**نامه اهل خراسان**

**یوسفی، غلامحسین**

انوری شاعر پرآوازهء قرن ششم و ستایشگر معروف دربار سلطان سنجر سلوجقی را همه می‏شناسند و مقام فضل و دانش او و تواناییش در قصیده سرایی مشهور است.در کتابها نوشته‏اند،و خود نیز اشاره کرده است،که برحسب معمول زمان،علوم عصر را بخوبی‏ آموخته و در آنها به کمال رسیده بود.علاوه بر شعر و ادب،از منطق،موسیقی،هیأت‏ علوم الهی،ریاضی،طبیعی،نجوم و حکمت مایه‏ای اندوخته بدان تفاخر می‏کرد چندان‏ که حتی اثیر الدین فتوحی مروزی هم-که با او بر سر عناد بود-از معروفیت وی به دانایی‏ سخن‏رانده است؛در فلسفه،انوری بخصوص به کتابهای شفا و عیون الحکمه،از آثار بو علی- سینا،دلبستگی داشته و کتاب اخیر را بخط خود نوشته بوده است و بقولی کتاب اشارات‏ حکیم را هم به فارسی ترجمه و شرح کرده.

اینها و قرائن بسیاری دیگر از این قبیل،از معلومات و وفور فضل انوری حکایت می‏کند و وی را شاعری می‏یابیم که هم در سخنوری در نهایت قدرت و هم در علم بلند مرتبت بوده‏ است.این یک جنبه از شخصیت انوری است؛بنابراین وقتی می‏خوانیم که شاعر به ندیمی‏ سنجر نایل شده و سلطان قدرتمند به خانهء او می‏رفته و یا عماد الدین پیروزشاه، از امرای بزرگ سنجر،و نیز وزیر سلطان،ناصر الدین طاهربن فخر الملک،بعیادت‏ انوری به خانه‏اش می‏آمده‏اند و دیگر بزرگان عصر با او رفت و آمد داشته‏اند،بطبع آن‏ را نموداری ار تکریم و تجلیل سلطان و رجال دربار نسبت به انوری می‏شمریم.این روایات‏ حس اعجاب ما را دربارهء این شاعر بلند نام-که او را یکی از سه تن پیامبران شعر فارسی‏ دانسته‏اند-برمی‏انگیزد.

اما تصویر انوری با این مختصر هنوز کامل نیست بخصوص که این مرد دانشمند خوش- قریحه را در زمینهء مدح و ستایشگری بحدی گرفتار خوش آمدگویی و تملق می‏بینیم که از خوارشدن سخن بدست او دچار افسوس می‏شویم.دیوان وی نشان می‏دهد که بجز سنجر بیش‏ از شصت تن از معاصرات خود را مدح گفته است از شاهزادگان و شاهزاده خانمها و وزیران‏ و امیران گرفته تا قاضیان و دبیران و ثروتمندان و حتی میر آب مرو1،و هر کسی که ممکن‏ بوده است ستایش او برای شاعر سودی در برداشته باشد.بسیاری از این مدیحه‏ها همراه‏ تقاضاها و توقعاتی است که هر قدر بخواهیم بمهر وعطوفت و چشم پوشی به سخنان شاعر بنگریم‏ دون همتی او را نمی‏توانیم نادیده بینگاریم؛شعری به درجهء اعلای استواری و بلندی بدان‏ قصد سروده شده است که مثلا گوینده از کسی برای اسب و گوسفندی کاه و جو خواسته و یا از- برای مرغ خود ارزن طلبیده است؛تقاضای فرجی(نوعی جامه)،دستار،لباس،پول‏ نقد،پنبه و روغن برای چراغ،یخ برای رفع گرما نمونه‏ای دیگر از خواهشهای گدامنشانه‏ و اسف‏انگیز شاعر است.حتی پروایی ندارد که طرف را به تیغ دشنام و هجو تهدید کند و اگر توقع او برآورده نشود وی را به نیش زبان هتاک خویش بیازارد،این سخن ازوست:

(1)رک:دیوان انوری،باهتمام مدرس رضوی،1/452-453

سه شعر رسم بود شاعران طامع را: یکی مدیح و دگر قطعهء تقاضائی، اگر بداد سوم شکر،ور نداد هجا ازین سه شعر دو گفتم،دگرچه فرمایی؟

در میان این اشعار خواهشگرانه بیش از پنجاه بار از این و آن شراب خواسته است؛ برباد دادن میراث پدری در راه شاهد و شراب و نیز روایاتی که از بام فرو افتاده است‏1، وی را مردی عشرت‏جوی و میخواره نشان می‏دهد که برای تامین وسائل عیش ونوش خود ابائی نداشته که گوهر سخن را بامید پادشاهی اندک و بسیار به پای هر کس و ناکس نثار کند. بنابراین اگر در داوری راجع به منش او و شیوهء زندگانیش وی را«خطیبی مزدور»2 خوانده و یا نداشت»3سخنی نادرست نیست چنان‏که وقتی قدرت طبع و مراتب فضل و کمال‏ وی در مقابل کوتاه همتی وستایشهای مبالغه آمیزش-که از حد مدیحه سرایی مرسوم هم در- گذشته و مورد انتقاد واقع شده‏4-اهل اندیشه ونظر با به تأمل و اعجاب افکنده است، این حالت تناقض‏آمیز را به«گوهری در خلاب یا غباری بر فلک»تشبیه و تعبیر کرده‏اند5. درست است که می‏توان زندگانی دیگر شاعران مدیحه‏سرای را مثال آورد و اوضاع زمان‏ و رسم و شیوهء آنان را عذرخواه انوری قرار داد6ولی شاید دیگران،بخصوص پیشنیان، درین زمینه باندازهء انوری به تملق و اغراق‏گویی نگراییده و شعر را با تقاضاهای فرومایه‏ دچار تنزل نکرده خود را«قلتبان»نخوانده باشند7بخصوص که شاید بتوان با فتوحی مروزی‏ همداستان شد و گفت که در این تکدی و دون همتی همیشه تنگدستی و نیازمندی انگیزهء شاعر نبوده و چه بسا که از عطایای ممدوحان نیز برخوردار می‏شده است.

بنابراین اگر انوری روزی،چنان‏که برخی پنداشته‏اند احیانا در اواخر عمر،به‏ کارنامهء عمر خویشتن به چشم عبرت بنگرد و از این زندگانی بستوده آید و در سخن از شعر و شاعری بگوید:«تا زما مشتی گردا کس را مبردم نشمری»8شگفت نیست،از کجا معلوم که‏ که روزی زیرکی با ابلهی»10،در حق خودمان خودکامه‏ای که ایشان را پیش از این‏ می‏ستود،حاصل این‏گونه اندیشه‏ها و تأملهای ملامت‏انگیز نباشد؟بعید هم نیست که انوری‏ هم در باب بلند طبعی و قناعت شعر گفته و هم خود بدان عمل نکرده باشد.

این نکته نیز گفتنی است که آدمی همواره مستعد لغزش است و هر کسی نمی‏تواند مناعت‏ و حیثیت خویش را در برابر خواهشها و تمایلات نفس حفظ کند و به رتبهء انسانی با فضیلت و متعالی برسد حتی بعید نیست بعضی از ما ملامتگران هم اگر در اوضاع و احوال زمان انوری‏ بسر می‏بردیم انوری‏وار می‏زیستیم و چه بسا که گاه خود محتاج آن باشیم که کسی با سخنی‏ (1)-دیوان 2/600

(2)-دکتر زرین کوب،کاروان حله 149

(3)-کاروان‏ حله 151

(4)-المعجم فی معاییر اشعار العجم،تصحیح مدرس رضوی،چاپ 1314ص‏ 238-239

(5)-دکتر سید جعفر شهیدی،مجلهء یغما 16/504،561- 564

(6)-رک:فرخی سیستانی،بقلم نگارنده،ص 40-62

(7)-دیوان‏ 1/153،ب 9-10

(8)-دیوان 1/454

(9)-دیوان 2 553

(10)- دیوان 2ر528

عبرت‏انگیز وجدانمان را بیدار کند.

نویسندهء این سطور نمی‏خواهد درین جا شرح احوال انوری را بیاورد و یا آن که در باب او داوری کند؛کسانی که می‏خواهند وی را بهتر بشناسند ممکنست به نوشته‏های محققانی‏ که درین باب تتبع کرده‏اند و نیز به دیوان مفصل اشعار وی رجوع کنند ولی این مختصر را برای آن نوشت که آن را مقدمهء موضوعی قرار دهد که اینک بدان خواهد پرداخت.

بنظر بنده بفرض آن که همهء این ایرادها را بر انوری وارد بدانیم،بجز برخی اشعار و قطعات پندآموز و پرمغز او،در دیوان وی قصیدهء بلندی دیده می‏شود که شاید همین یک‏ قصیده بتواند همهء آن نقصها را جبران و انوری را روسفید کند و آن قصیده‏ای است که وی‏ از زبان مردم خراسان خطاب به سلطان رکن الدین محمود قلج طمناج خان،ملک سمرقند، سروده است.

شرح قضیه باختصار اینست که سلطان سنجر سلجوقی پس از جنگی که در سال 536 ه. در محل قطوان سمرقندباقرا ختائیان کرد وعدهء کثیری از سپاهیانش کشته شدند و شکست خورد، ضعیف شد.از آن پس نیز اتسز خوارزمشاه به خراسان تاخت و بسیاری شهرها را غارت‏ کرد و سنجر مجبور شد به خوارزم لشکر بکشد.به سال 548 ه.گروهی از طوایف غز بر اثر ظلم کارگزاران دولت سلجوقی طغیان کردند،سنجر ناگزیر شد با آنان جنگ کند و درین جنگ اسیر گشت.

غزان از این پس بر خراسان و کرمان دست یافتند و قتل و غارت و ستمکاریهایی در این نقاط از آنان بظهور رسید که شرح آن در تاریخها مسطور است‏1.در نیشابور یکی از ایشان از اهالی زروسیم زیادی می‏خواست،مردم تهیدست از عهده برنیامدند و بر او شوریدند و وی را کشتند.دیگر غزان بانتقام،مردم شهر را از دم تیغ گذراندند و شهر را آتش زدند (549ه.)در طوس نیز غزان مردان را بقتل رساندند و زنان را به اسیری بردند و مسجدها راویران کردند.هم در نیشابور امام محیی الدین محمد بن یحیی فقیه بزرگ شافعی بدست‏ غزان از پادر آمد و چندان خاک دردهان او کردند که خفه شد؛مرگ وی انگیزهء سرودن‏ مرثیه‏های بسیار به فارسی و عربی گردید که از آنان جمله است قصیدهء معروف خاقانی با دریف‏ «خاک»2.

بدیهی است بدین ترتیب هیچ کس امن و آسایش نداشت واوضاعی توان فرسا روی نمود. این حال و روز دل انوری را سخت بدرد آورد،تأثرش همه از برای خوشتن نبود بلکه‏ از غم همشهریان و هموطنانش بفریاد آمد و از قلج خان حاکم سمرقند استمداد کرد، مردم خراسان نیز ازو خواسته بودند که گزارشگر احوال آنان به حضرت خانقان باشد.

این سلطان رکن الدین محمود قلج طمغاج خان خواهر زاده و پسر خواندهء سلطان سنجر بود که از طرف او بر ماوراء النهر حکومت می‏کرد.وی همان کسی است که پس از اسارت‏ سنجر و دوران حکومت کوتاه سلیمان شاه،در 549 ه.امرای سلجوقی به سلطنتش برداشتند و تا 551 هم بجای سنجر حکومت کرد و پس از رهایی و درگذشت سنجر در 552 نیز (1)-از جمله رک:ابن اثیر،سال 548؛راحة الصدور 177-181؛سلجوقیان‏ و غز در کرمان،تألیف محمد بن ابراهیم،تصحیح دکتر باستانی پاریزی.

(2)-دیوان‏ خاقانی،تصحیح دکتر سجادی،ص 237-239.

جانشین وی بود و سرانجام در سال 557 هجری مؤید آی‏ابه از امرای سنجر،در چشم‏ او و پسرش جلال الدین میل کشید و قلج طمناج خان در زندان بود تا در 558 بمرد.

در این ایام انوری ومردم خراسان چشم امیدشان بسوی قلج طمناج خان بود و شاعر قصیدهء معروف خود را بنام او پرداخت.اگرچه برخی از صاحب نظران اشعار انوری را بیشتر محصول فکر و اندیشه دانسته‏اند تا تراوش طبع و دل برخاسته است و در تمام اجزای‏ آن لرزش دل و تأثیرات صمیمانهء شاعر موج می‏زند.عمعق بخاری،شاعر معاصر انوری، پیش از این تاریخ قصیده‏ای،شاید در مرثیهء دختر سلطان سنجر،سروده و به اصفهان فرستاده‏ بود که اینک در دست نیست و مطلعش با این مصراع شروع می‏شده است:«خاک خون آلودای‏ بادبه اصفاهان بر»2.

انوری برای قصیدهء خود همین وزن و قافیه را برگزید؛آخر نه این بود که او نیز می‏خواست درماتم و شکوهء مردم خراسان در برابر بیداد غزان سخن گوید؟شاعر با این‏ مقدمه به دفاع از مردم مرز و بوم خود فریاد برآورد:

بر سمرقند اگر بگذری ای باد سحر نامهء اهل خراسان به بر خاقان بر نامه‏ای مطلع آن رنج تن و آفت جان‏ نامه‏ای مقطع آن درد دل و سوز جگر نامه‏ای بر رقمش آه عزیزان پیدا نامه‏ای در شکنش خون شهیدان مضمر نقش تحریرش از سینهء مظلومان خشک‏ سطر عنوانش از دیدهء محرومان‏تر ریش گردد ممرصوت ازوگاه سماع‏ خون شود مردمک دیده از و وقت نظر تاکنون حال خراسان و رعایا بودست‏ بر خداوند جهان خاقان پوشیده مگر..3

در این قصیده انوری پس از ستایش مختصری از خاقان سمرقند به شرح اوضاع رقت- بار مردم خراسان می‏پردازد.با زبانی گویا و مؤثر و با بیانی سوزناک و غم‏انگیز بسیاری از ستمگریهای غزان را برپردهء شعر تصویری می‏کند.از سالاری خردان بر بزرگان واز مهتری‏ لئیمان بر کریمان می‏نالد؛می‏گوید که کسی را جز بر در مرگ شادمان نمی‏توان دید و جز در شکم مادر دختری را بکر نمی‏توان یافت؛غزان مسجد جامع شهر را طویلهء اسبان خود کرده‏اند؛کسی صدای خطبه‏ای نمی‏شنود زیرا خطیبی در شهر نمانده است.

اگر فرزند مادری را پیش چشم او بکشند جرأت آن ندارد که در مرگ فرزند خروشی‏ برآورد و ناچار هر کس پاو خری داشته گریخته و خود را از این مهلکه بیرون افکنده است‏ و فقط جمعی مردم بی‏دفاع ومظلوم باقی مانده‏اند.

این چکامهء بلند و تابناک علاوه بر آن که گوشه‏ای از تاریخ ایران را بروشنی پیش‏ چشم ما جلوه‏گر می‏سازد،سراسر آن پر است از احساسات نوعدوستی و عواطف بشری و دلسوزی شاعر بر احوال همشهریان خود که زبان حال ایشان شده است.دل نازک و طبع‏ شاعرانه و وجدان انوری در این واقعه چنان برقت آمده که آنچه برقلمش جاری شده همه‏ حدیث دل و نمونهء بارزی است از تجلی شعر و هنر در دفاع از مردم،حمایت از مظلوم و (1)-کاروان حله 150،154

(2)-رک:دیوان عمعق بخاری،تصحیح‏ سعید نفیسی،ص 29،35.

(3)-دیوان انوری 1/201.

پرخاش بر ضد جورو ستمگری.انوری قصیدهء خود را بتوسط برهان الدین صدر جهان-که‏ از خاندانهای بزرگ و با نام بخار اواز علمای علیمقام ماوراء النهر و پیشوای حنیفان بود- به حضور ملک سمرقند فرستاد که اونیز در نزد خاقان شفیع مردم خراسان باشد.شرح‏ فجایع غزان از زبان خود انوری شنیدنی است:

قصهء اهل خراسان بشنو از سر لطف‏ چون شنیدی ز سر رحم به ایشان بنگر این دل افکار جگر سوختگان می‏گویند کای دل و دولت و دین را به تو شادی و ظفر خبرت هست که از هرچه درو خیری بود در همه ایران امروز نمانده است اثر؟ خبرت هست کزین زیروز بر شوم غزان‏ نیست یک پی ز خراسان که نشد زیروز بر؟ بر بزرگان زمانه شده خردان سالار بر کریمان جهان گشته لئیمان مهتر بر در دونان احرار حزین و حیران‏ در کف رندان ابرار اسیر و مضطر شادالا به در مرگ نبینی مردم‏ بکر جز در شکم مام نیابی دختر مسجد جامع هر شهر ستورا نشان را پایگاهی شده،نه سقفش پیدا و نه در خطبه نکنند بهر خطه بنام غزازانک‏ در خراسان نه خطیب است کنون نه منبر کشته فرزند گرامی را گر ناگاهان‏ بیند از بیم خروشید نیادر مادر سوی آن حضرت کر عدل تو کشتست چو خلد خویشتن زین جا کز طلم غزان شد چو سقر هر که پایی و خری داشت بحیلت افکند چه کند آن که نه پایست مراورا و نه خر؟ رحم کن رحم بر آن قوم که نبود شب و روز درمصیبتشان جز نوحه‏گری کاردگر رحم کن رحم بدان قوم که جویند جوین‏ از پس آن که نخوردندی از ناز شکر رحم کن رحم بر آنها که نیابند نمد از پس آن که ز اطلسشان بودی بستر کی بود کی که ز اقصای خراسان آرند از فتوح تو بشارت بر خورشید بشر

اگر بهمان اندازه که شاعران گذشتهء ما به وصف اسب و شمشیر وقصر و بزم عشرت‏ ممدوحان خود پرداخته‏اند از احوال مردم نیز سخن می‏راندند امروز از پس قرنها از راز دل نیاکان خویش آگاه‏تر بودیم و خود را به آنان نزدیکتر می‏یافتیم.

من هر وقت این قصیدهء انوری را می‏خوانم از خلال آن نالهء مردم خراسان را بگوش‏ دل می‏شنوم و بقول نظامی عروضی«موی بر اندام من بر پای خیزد،و جای آن بود که آب‏ از چشم من برود»و همچنان‏که عرض کردم این چکامه را از شریفترین و فاخرترین اشعار انوری می‏شمرم و خوانندگان این نامه،بخصوص جوانان،را به مطالعهء آن و تأویل در یکایک ابیاتش دعوت می‏کنم.